

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) عدد (۷۲)

# رد گزافه‌گویی‌های معاندین

## جلد ۳

پاسخ به نگارش‌های شخص مدعی، خادم المنتظر پیرامون (روشنگری‌ها)

نویسنده:

دکتر عبد الرزاق الدیراوی

## چاپ اول

۱۴۳۵ هـ.ق - ۲۰۱۴ م

نیمه اول سال ۱۳۹۳ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارك سيد احمد الحسن عليه السلام

لطفاً از تارنماهای ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.org>

<http://almahdyoon.co>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



می‌گوید: (تعلیق ۲: ای جناب وصی و فرستاده‌ی امام...!!! ممکن است به ما آیه یا روایتی بدهید که از خلال آن به عدم قبول ایمان کسانی که به معجزات مادی انبیاء و فرستادگان ایمان آوردند، استدلال کنیم، یا این که ما را به منبع آن آیه یا روایتی که به عدم قبول ایمان این‌چنینی اشاره داشته باشد، رهنمون کنید؟؟... و اکیداً نمی‌دهی و هرگز منابعی را ارائه نمی‌دهید؛ چون چنین منابعی وجود ندارد و کلامت فقط یک رأی شخصی و غیرمستند بر قرآن یا سنت است بلکه کلامی لغو و سفسطه و غیر قابل اعتماد است...)

شرح ۳: قبول توبه و ایمان ساحرانی که به دعوت موسی (علیه السلام) ایمان آوردند را چگونه تفسیر می‌کنید؟ زمانی که می‌بینیم معجزه‌های مطرح شده از جانب موسی (علیه السلام) نیز معجزه‌ی مادی است و مانند شکافته شدن دریا برای موسی (علیه السلام) می‌باشند.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾، (و آنچه در دست راست داری بینداز تا هرچه را ساخته‌اند ببلعد در حقیقت آنچه ساختند مگر ساحر است و ساحر هر جا برود رستگار نمی‌شود).<sup>(۱)</sup> و آن عصایی است که در دست موسی (علیه السلام) بود، و نتیجه‌ی نهایی نبرد بین موسی و ساحران این بوده که آن‌ها به سجده افتادند و به خدای هارون و موسی (علیه السلام) ایمان آوردند. و در این جا از وصی و فرستاده‌ی امام می‌پرسیم: آیا جزاء و پاداش ساحران با جزاء و پاداش فرعون برابر است یا خیر؟ به طور اکید با آیات قرآنی که نقل خواهیم کرد، فرق واضح و آشکار بین پایان کار فرعون و پایان کار ساحران، برایت روشن خواهد شد تا جایی که خاتمه کار فرعون، غرق و هلاکت بوده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِيَدِنَا لِنَكُونَ لِمَنْ خَلَفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾، (پس امروز تو را با زره خودت به بلندی می‌افکنیم تا برای کسانی که از بی تو می‌آیند عبرتی باشد و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند).<sup>(۲)</sup>

۱. طه: ۶۹.

۲. یونس: ۹۲.

﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى﴾، (و هر که مؤمن به نزد او رود در حالی که کارهای شایسته انجام داده باشد برای آنان درجات والا خواهد بود).<sup>(۱)</sup>

﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾، (بهشت‌های عدن که از زیر آن جویبارها روان است جاودانه در آن می‌مانند و این است پاداش کسی که به پاکی گراید).<sup>(۲)</sup>

اکنون پایان کار و خاتمه‌ی مختلف فرعون و ساحران به وضوح معلوم گردید، و دلیل معتمد دست‌یابی به توبه و ایمان ساحران به خداوند، تنها یک معجزه‌ی مادی بوده است، پس آقای زمینه‌ساز و وصی و فرستاده‌ی امام، گفته‌ی خود را چگونه تفسیر می‌کنید؟؟.

می‌گویم: این سخنانی که بیان شد، در باب رد بر فرموده‌ی سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب روشنگری‌ها ج ۳ ق ۲ آمده است: (و اما معجزه‌ی مادی به تنهایی، راه ایمان آوردن انسان‌ها نیست، بلکه خداوند به آن ایمان مادی محض خشنود و راضی نمی‌گردد، و اگر قبول می‌کند، ایمان فرعون را قبول می‌کرد، بعد از دیدن معجزه‌ی مادی قاهر غیرقابل تأویل به هنگام بازشدن دریا، که آن هم‌چون کوه عظیم دید و آن را لمس کرد را و گفت: ﴿آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾، (گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند نیست و من از تسلیم‌شدگانم).<sup>(۱)</sup> اما خداوند چنین ایمانی را قبول نمی‌کند: ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾، (اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباه‌کاران بودی).<sup>(۲)</sup>

خداوند جسد فرعون را رها نمود تا نشانه‌ای برای مردم باشد و در آن اندیشه کنند: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾، (پس امروز تو را با زره خودت به بلندی می‌افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد و بی‌گمان

۱. طه: ۷۵.

۲. طه: ۷۶.

۱. یونس: ۹۰.

۲. یونس: ۹۱.

بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند).<sup>(۱)</sup> ولی کسانی که از این نشانه بهره می‌گیرند، بسیار عده‌ی اندکی هستند: ﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَعَافِلُونَ﴾، (و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند).<sup>(۱)</sup>

همان‌طور که معجزه ممکن نیست برای هرکس که آن را طلب کند باشد، وگرنه تمام مردم آن‌هنگام که معجزه‌ی قاهره‌ی خداوند را ببینند و تحمل رودررو شدن با آن را ندارند، از روی زور و اجبار ایمان می‌آوردند، و این تسلیم نوعی زانو زدن در مقابل امر به وقوع پیوسته است و نه اسلام و تسلیم کامل به غیب خداوند که خداوند همان غیب است، و اگر کسی در معجزات انبیاء تدبر کند، می‌بیند که همه‌ی آن‌ها مشابه آن چیزی است که در آن زمان منتشر شده، و حضرت موسی (علیه السلام) با عصایی که به مار بزرگ تبدیل می‌شد آمدند، در زمانی که ده‌ها نفر عصای خود را می‌انداختند و در خیال مردم تبدیل به مار می‌شدند و هم‌چنین حضرت عیسی (علیه السلام) با شفای بیماران آمد، در زمانی که طب و پزشکی گسترش یافته بود، و رسول الله (صلی الله علیه و آله) با معجزه‌ی قرآن آمد؛ زیرا در زمان ایشان، شعر و کلام و بلاغت شهرت بسیاری یافته بود، و امر و آنچه در آن است، این‌که آن برای مشتبه شدن آمده است. و خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾، (و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را مردی در می‌آوردیم و امر را هم‌چنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم).<sup>(۲)</sup>

این مشابهت و التباس چیزی نبود جز ایجاد یک میدان برای تأویل اهل تأویل، کسانی که به غیب ایمان نمی‌آورند و تا فرصتی برای ایمان به غیب در این میان حاصل گردد، وگرنه ایمان مادی محض، ایمان و اسلام به حساب نمی‌آید و خداوند آن را قبول نمی‌کند.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾، (بگو روز پیروزی ایمان کسانی که کافر شده‌اند سود نمی‌بخشد و آنان مهلت نمی‌یابند).<sup>(۳)</sup>

ایمان کامل، ایمان صد در صد به غیب است و آن همان ایمان انبیاء و اوصیاء می‌باشد، و هرگاه ایمان ناشی از نشانه، اشاره، کرامت، یا معجزه‌ی مادی باشد، دارای مقام پایین‌تری است و اگر

۱. یونس: ۹۲.

۱. یونس: ۹۲.

۲. الأنعام: ۹.

۳. السجدة: ۲۹.

معجزه، کاملاً قهری باشد که امکان تأویل در هنگام وقوعش وجود نداشته باشد، در این صورت ایمان و اسلام آوردن به سبب آن مورد پذیرش خداوند واقع نمی گردد، همان طور که ایمان و اسلام فرعون هرگز پذیرفته نشد؛ زیرا چنین ایمانی، صد در صد، مادی می باشد.

خداوند مؤمنان را این گونه توصیف می کند: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، (آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ام انفاق می کنند).<sup>(۱)</sup>

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾، (کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت هراسناکند).<sup>(۲)</sup>

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾، (تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز برپا می دارند هشدار می دهی و هرکس پاکیزگی جوید تنها برای خود پاکیزگی می جوید و فرجام به سوی خداست).<sup>(۳)</sup>

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾، (تو تنها کسی را انداز بده که از کتاب حق پیروی می کند و از رحمان در نهان بترسد پس او را به آمرزش و پاداشی پرارزش مژده ده).<sup>(۴)</sup>

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾، (آن که در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار آید).<sup>(۵)</sup>

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾، (به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را

۱. البقرة: ۳.

۲. الأنبياء: ۴۹.

۳. فاطر: ۱۸.

۴. یس: ۱۱.

۵. ق: ۳۳.



فروود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نماند او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است.<sup>(۱)</sup>

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾، (کسانی که در نماند از پروردگارشان می‌ترسند آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود).<sup>(۱)</sup>

می‌گویم: بسیار واضح است که سید احمدالحسن (علیه السلام) هرگز نفرمودند خداوند، ایمان کسی که از روی معجزات مادی انبیاء و رسولان، ایمان بیاورد را قبول نمی‌کند، همان‌طور که این دروغ‌گوی شرور در بحث دوم خود چنین مدعی شده، و می‌گویم که سید احمدالحسن (علیه السلام) تصریح می‌کند، ایمانی که خداوند آن را قبول نمی‌کند، همان ایمان ناشی از معجزات مادی قاهرانه (تکرار می‌کند قاهرانه) می‌باشد، و مقصودش از آن، همان‌طور که از کلام سید (علیه السلام) واضح بوده، آن معجزه‌ایست که به انسان فرصت نمی‌دهد که آن را بر غیر حقیقتش تأویل کند، به عبارت دیگر یعنی آن را یک معجزه‌ی الهی و دال بر وجود خداوند سبحان و صدق فرستاده توصیف می‌کند و هیچ مجالی برای رد و انکار این حقیقت بر انسان باقی نمی‌گذارد.

بدیهی است که شأن و احوال چنین معجزه‌ای این‌گونه اقتضاء می‌کند که بر عقل بشر به طور کامل، چیره و غالب می‌گردد و هر روزنه‌ای که به تصرف تأویل از حقیقت منجر می‌گردد را مسدود می‌سازد، و ایمانی که براساس آن صورت گرفته مسأله اختیار را نقض می‌کند، یعنی آن یک ایمان قهری و زوری بوده، نه با اختیار انسان و علاوه بر آن، یک ایمان رد شده به حساب می‌آید؛ زیرا اراده و آزادی در انتخاب آن، صددرصد منتفی است، یعنی برابر با عدم و نیستی است و ایمان قهری و زوری را نمی‌توان با ایمان از روی قدرت انتخاب و اختیار مقایسه کرد و یکسان دانست.

در این‌جاست که سفاهت مقلد صرخی معلوم می‌گردد و سفاهتش در بحث سوم کمتر از سفاهت موجود در بحث دوم نیست. در حالی که سید احمدالحسن (علیه السلام) هرگز نفرموده ایمانی که از دیدن معجزه نشأت می‌گیرد، به طور مطلق ایمان پذیرفته شده، نیست. بلکه آن را با ایمان ناشی

۱. الحدید: ۲۵.

۱. الملک: ۱۲.

ﷺ

از معجزه‌ی مادی قاهر مشخص کرده، اما ایمان ساحران هرگز ناشی از معجزه‌ی مادی قاهر که تأویل را نمی‌پذیرد، یا تلاش برای جلب توجه به حقیقت آن، نبوده و چگونه باشد در حالی که فرعون می‌گوید: (او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته)، لذا معجزه در این حالت نمی‌تواند، قاهر باشد، بلکه فرصتی برای تأویل اهل تأویل باقی گذاشت، و این میدان و فرصت برای تأویل به منزله‌ی یک مرحله‌ی آزمایش و امتحان بوده که کسی جز شخصی که بهره‌ای از ایمان حقیقی یا ایمان به غیب در وجودش هست به راحتی از آن می‌گذرد. در آخر می‌گوییم: ای کاش این نادان به جای سخره گرفتن که جهالتش را نشان داد، وقت خود را صرف تدبر در کلام سید احمد الحسن علیه السلام می‌نمود!

می‌گوید: (تعلیق ۱): با این که تو ملزم هستی و اقرار می‌کنی که برخی معجزات انبیاء علیهم السلام مشابه دعوات و فنون منتشر شده در زمانشان علیهم السلام آمده‌اند، یکبار سحر و یکبار فنون طب و یکبار دیگر کلام و شعر ....

چیز بسیار خوبی است، شما ایمان دارید که اصل دعوتی که انبیاء و فرستادگان علیهم السلام به آن مکلف شدند، طب یا سحر یا کلام و شعر نیست، بلکه تمام وسیله‌هایی که از طب و بلاغت ذکر کردم چیزی نیستند جز وسیله‌ی رسیدن به هدف عالی و آن ایمان به حق مطلق و اجرای دستورات و نواهی آن است، و براین اساس بحث را مقدمه‌ی بحث‌های بعدی قرار می‌دهیم.

**تعلیق ۲:** آن چه در تعلیق اول بیان شد، یک واجب شرعی که به سنن انبیاء و فرستادگان علیهم السلام پایبند باشید را بر تو واجب می‌کند و در نهایت واجب شرعی و اخلاقی و عقلی شما را ملزم می‌کند که به ردّ و پاسخ هرگونه صاحب فنی که در مقابل دعوت می‌ایستد، که احوال وی همانند احوال طب و کلام و شعر است، و آن در جهت اثبات قدرت و عاجز ماندن اهل فنون دیگر به رد نشانه‌ای که برای باطل نمودن ادعاهای او فنونشان است انجام دادید.

برای آسان شدن امرت، دو فن مهم از آن فنون در حال حاضر، برایت ذکر می‌کنم. و آن دو علم اصول و فقه استدلالی می‌باشند، این دو فن، دلیل اصلی عدم پیوستن اُمت به دعوت توست. و آیا وسیله‌ای از وسایل برای خود نمی‌یابی که سبب خروج تو از این تنگنا می‌شود

؟...

**تعلیق سوم:** در این جا می‌گوییم: .. در حالت عدم پاسخ‌گویی به این دو علم (فنون) ای صاحب دعوت نیابت خاص، بطلان دعوت و عدم صحت استدلال بر دعوت با هر علمی برای همگان ثابت می‌شود تا وقتی که نتوانی بر صاحبان این فن در زمان ما پاسخگو باشید، به‌خصوص این که خود را ملزم به سیر بر سیرت انبیاء و رسولان (علیهم‌السلام) می‌دانی و این که آنها برای اُمّت‌ها خود پایین آمدند و حقانیت دعوتشان را از خلال مناظرات با اصحاب فنونی که در زمانشان منتشر بودند، اثبات کردند، و آیا شما هم تنازل می‌کنید تا دعوت را برای ما اثبات کنی ای صاحب دعوت نیابت خاص...؟! و ما مردمی ساده و مسکین هستیم که هیچ قدرتی نداریم ای نایب امام و سیرت انبیاء و رسولان، ممکن است در حد عقول ما با ما سخن بگویند، ما هیچ نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم و چیزی جز این دو فن را معتبر نمی‌دانیم و تنها طریقه و منهج ما برای رسیدن به حکم شرعی صادر از مولی، همین دو فن است، و آنها حجت بر ما بعد از پایان سفارت نواب چهارگانه تا به امروز هستند و آیا آنها را برای ما باطل نمی‌کنید؟! و ان‌شاءالله ما را از مقلدین و تابعین و یاوران خود خواهی یافت).

می‌گوییم: معجزاتی که انبیاء و فرستادگان (علیهم‌السلام) با آنها آمدند که از طرف علوم زمان حیات انبیاء (علیهم‌السلام) به تحدی می‌گرفتند، همه آنها یک مسئله‌ی مهم را لحاظ می‌داشتند و آن مسئله‌ی حق بود، انبیاء (علیهم‌السلام) هرگز با باطل نمی‌آیند. و حتی در تحدی موسی (علیه‌السلام) با ساحران مصری مسئله‌ی مهمی که بر آن تأکید می‌کرد، همان اثبات وجود خداوند قهار بود که بر همه چیز تواناست.

لذا سحری که مصریان به آن ایمان داشتند برای آنان تعبیری از قدرت بر خلق است، و بدین جهت، معجزه‌ی موسی (علیه‌السلام) آمد تا برای همگان ثابت کند که آنچه ساحران القاء می‌کنند، حقیقت ندارد بلکه همت و افتراست و خداوند همان خالق است، و معجزه موسی (علیه‌السلام) دارای تأثیری بود که در خارج لحاظ می‌شد یعنی حقیقت داشت و با سحری که اصلاً وجود خارجی نداشته، کاملاً در تناقض بود، بلکه در پی تأثیرپذیری بر حواس و نیرنگ آنها انجام می‌گرفت.

پس ملاحظه‌ی حق از خلال معجزه، ضروری است و از خلال همین ملاحظه، هدف آن بر دلالت قدرت لایزال الهی و ارتباط فرستاده با خداوند محقق می‌شود، و اگر اکنون پرسیم که آیا معجزه‌ی اصول و فقه مزعوم، این امر مهم و جوهر اصیل که همان اثبات ارتباط و اتصال معصوم (پیامبر یا فرستاده) به خداوند قادر را می‌تواند تحقق بخشد، جوابش بی‌شک خیر است و

هرگز نمی‌تواند، چرا؟

برای این که این را بفهمیم، باید تصور کنیم که مقصود از معجزه‌ی اصولیه درخواست شده از معصوم چیست. شما می‌گویید که مدعی نوآوری علم اصول، غیاب فرستاده یا غیاب اتصال به آسمان است، و در عوض این غیاب، به علم اصول به عنوان وسیله‌ای برای تحصیل احکام در سایه‌ی غیاب معصوم متصل با آسمان، تمسک جُسته‌اید.

بنابراین اگر از راستگویان هستید، معجزه‌ای که طلب می‌کنید باید به صورتی از معصوم درخواست شود که ایشان با حکم مستقیم به سوی شما بیاید بدون این که به علم اصول متوسل شود و این به تنهایی، بر اتصال و ارتباطش با وحی آسمانی دلالت می‌کند، اما شما إبا دارید جز به راهی که عکس قضیه را اثبات کند و آن راه عدم اتصال به آسمان که آن همان راه علم اصول است، اکنون دانستید که چرا علم اصول را رد می‌کنیم، و چرا می‌گوییم آن معجزه‌ای که مرجعتان به اسم معجزه‌ی اصولی طلب کرده به نوبه‌ی خود یک سفاهت است؟! شما خواهید گفت از کجا بدانیم آن چه به سوی ما آید، همان حکم خداست؟ پاسخ: باید اول بدانید و بشناسید که ایشان فرستاده‌ای از سوی خداوند است و دلیلی بر این ادعا طلب کنید، اما این بار نه با معجزه‌ی اصولی که در مورد آن بحث شد بلکه ادله‌ی حقیقی باید باشند.

این مقاله پیرامون همین موضوع را می‌خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل محمد الائمة والمهديين وسلم تسليماً  
 محمود صرخي و اتباعش از پاسخ‌گویی به کتاب الافحام وک تاب صرخي در میزان امتناع ورزیدند، و به گفته‌شان بسنده کردند که صرخي بیانی صادر کرده و در آن از سید احمدالحسن عليه السلام معجزه‌ای در زمینه‌ی علم اصول طلبیده است. و اذعان داشتند که سید احمدالحسن عليه السلام باید به این درخواست عمل کند نه صرخي!!!

نمی‌دانم چگونه وضعی ست!!! و آیا این همان منهج علمی است که صرخي و اتباعش مدعی آن

هستند؟!!!! صرخی ابتدا بیانی صادر کرده و در آن سید احمدالحسن (علیه السلام) را تکذیب می‌کند و از ایشان معجزه‌ای در اصول فقه مطالبه می‌کند!! در پاسخ به بیان صرخی، کتاب الافحام را ارائه دادم و بیان کردم که امام مهدی (علیه السلام) یا فرستاده‌اش ممکن نیست در مطالب یا مبانی علم اصول مناقشه کنند؛ زیرا آن، یک علم ظنی و حدسی است، و به سبب غیبت معصوم (علیه السلام) و دیگر جزئیات و تفصیل بیشتر که در کتاب است بر وی احتجاج نمودم ... لذا بر صرخی است که پاسخ دهد و از گفته‌اش مبنی بر این که معجزه‌ی امام یا فرستاده‌ی او همان علم اصول است، را ثابت و دفاع کند.

و گفته‌ی دوستانش مبنی بر این که صرخی به ما پاسخ داده و از ما خواسته که با معجزه‌ی اصولی به سوی او برویم، چیزی نیست جز مصادره بر مطلوب و مغالطه‌ی آشکار که واجب است هر طالب حق، خود را از آن دور سازد؛ چون که اعجاز مزعوم اصول، خود محل مناقشه است، و صرخی اثباتش را می‌طلبد و ما نفی آن را. پس چگونه اتباع صرخی، قضیه‌ای که اصلاً تسلیم آن نیستیم را دلیلی بر ضد ما می‌دانند و آیا این امر، چیزی جز مصادره نامیده می‌شود؟! منهج علمی صحیح این است که شما ردی بر گفته‌ی ما مبنی بر عدم صلاحیت اصول فقه در اعجاز بگوید که اگر تسلیم شدیم بعد از آن شما می‌توانید ما را ملزم به آوردن معجزه در اصول فقه، بکنید. این معجزه‌ی مزعوم را که از کسی جز صرخی تا به حال نشنیده بودیم.

گمان می‌کنم که سخنم بسیار واضح است و به شرح و تفسیر بیشتری نیاز ندارد، و معلوم می‌شود که صرخی و پیروانش راه‌های استدلال‌های درست را از نادرست تشخیص نمی‌دهند!! گفته‌شان مبنی بر این که رسول الله ﷺ با بلاغت آمده؛ زیرا علم منتشر در زمان حیاتش، بلاغت بوده و عیسی (علیه السلام) به سبب انتشارات طب در عصرش، با معجزه‌ی شفای بیماران آمده، و موسی (علیه السلام) به سبب گسترش سحر و جادو در عصرش، با عصای معجزه‌گر آمد، پس بر سید احمدالحسن (علیه السلام) واجب است که با معجزه‌ی علم اصول بیاید؛ زیرا علم انتشار یافته در این دوره از زمان می‌باشد، و این کلام به سبب آن چه ذکر خواهد شد، نادرست است:

**اولاً:** چه کسی گفته که علم مشهور در این دوره، اصول فقه است، چرا نگوئیم که علم مشهور امروز، مثلاً همان پزشکی یا فیزیکی یا شیمی یا ... است؟؟ این همه تکنولوژی که تمام عالم را جادو کرده و بر آن مسلط شده چرا نباید مشهورترین علم در این دوره باشد و این علم اصول به عنوان معجزه را کسی جز صرخی و اتباعش به زبان نرانده است در حالی که تمام عالم

عليه السلام

از علم تکنولوژی سخن می‌گویند و بدان افتخار می‌کنند و این مثال فقط از برای نقض است.

**دوم:** از مشهورترین انواع بلاغت در زمان رسول الله ﷺ شعر بود، و علی‌رغم آن رسول الله ﷺ هرگز با شعر نیامد تا بر قریش و غیرشان اعجاز کند بلکه رسول الله ﷺ اصلاً از شعر و شاعری دوری می‌جُست. و حضرت عیسیٰ (علیه السلام) نیز هرگز بیماران را طبق آنچه در زمانش متعارف بوده، شفا نمی‌داند بلکه آنان را طبق خواست و مشیت الهی شفا می‌بخشید. و در زمان موسی (علیه السلام) علی‌رغم علم سحر و جادویی که در زمانش منتشر بود، هرگز نزدیک سحر و جادو نمی‌شد بلکه با معجزه‌های حقیقی و کاملاً متضاد با آنچه که ساحران به انجام آن در آن زمان، ممارست می‌کردند، بوده است. سحر و جادویی که از توهم و خیال نشأت می‌گیرد و اصلاً وجود خارجی ندارد و به همین سبب خداوند در مورد فعل ساحران می‌فرماید: ﴿قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾، (گفت بلکه شما بیندازید پس اگر ریسماها و چوبدستی‌هایشان بر اثر سحرشان که در خیال او می‌نمود آن‌ها به شتاب می‌خزند).<sup>(۱)</sup> آری بر آن‌ها، خیال و توهمی بیش نبود و حقیقتی ندارد در حالی که در مورد عصای موسی (علیه السلام) می‌فرماید: ﴿فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾، (پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می‌خزید).<sup>(۲)</sup> و هرگز آن را به خیال و توهم نسبت نمی‌داد.

**سوم:** مقایسه‌ی اصول فقه با معجزه‌ی رسول الله و عیسی و موسی (علیهم السلام)، یک قیاس مع الفارق است؛ زیرا اغلب مردم در عصر رسول الله محمد ﷺ قادر به تشخیص بلاغت قرآن از سایر فنون بلاغت بودند، تا جایی که هیچ بلاغتی بر علمای آن زمان و اتباعشان ناشناخته نیست، تا که علماء بر گردن مردم سوار شوند و به آن‌ها بگویند که قرآن بلیغ و شیوا نیست، و به همین سبب به رسول الله ﷺ تهمت سحر و جادو زدند، اما اعجاز قرآن تنها به بلاغت آن ختم نمی‌شود بلکه وجوهای دیگری نیز دارد که در مناسبات دیگر ذکر خواهم کرد.

هم‌چنین معجزه‌ی عیسی (علیه السلام) که همه‌ی مردم قادر به تشخیص و شناخت آن بودند و می‌دانستند که این معجزات از دست کسی جز شخص متصل به وحی الهی خارج نمی‌شوند، و

۱. طه: ۶۶.

۲. طه: ۲۰.

عیسی (علیه‌السلام)، به مجرد دعا کردن، مردگان را زنده می‌کرد و به مجرد دست کشیدن بر چشمان نابینا، آن‌ها را شفا داده و بینا می‌کرد و چنین معجزه‌ای بسیار واضح و آشکار بوده و بر هیچ انسانی مخفی نیست لذا علمای بنی‌اسرائیل هیچ راه خروجی از این بن‌بست نمی‌یافتند جز همت‌زنی به سحر و جنون.

و معجزه‌ی موسی (علیه‌السلام) برای عالم و جاهل واضح و آشکار بوده و فرعون و اتباعش توان رویارویی با آن را نداشتند جز با همت سحر و جادو زدن به موسی (علیه‌السلام).

آری، معجزات پیامبران برای اهل‌زمانشان که صادقانه حق را می‌طلبند، بسیار واضح و آشکار است در حالی که نزد کسانی که قلب‌هایشان مریض بوده و از تعصب و حمیت و تقلید کورکورانه و حب جاه و دنیا و پیروی از خود، رنج می‌برند، مشتبه و متلبس است.

اکنون به اصول فقه باز می‌گردیم. آیا اصول علمی‌ست که اغلب مردم آن را می‌شناسند تا اگر اعجازی داشت، به آن پی ببرند؟؟!!

شما را به خدا، خودتان قضاوت کنید و به سوی مردم بروید و از آنان در مورد ساده‌ترین اصول فقه پرسید، ببینید از آن چیزی سر در می‌آورند؟؟!! بلکه من بسیاری از جامعه را یافتم که اصول فقه و اصول دین را از هم تشخیص نمی‌دادند!! بلکه حتی طلاب حوزه‌ی علمیّه که در آن‌جا درس می‌خوانند در مقدمات آن چیزی جز موارد ساده‌ی اصول را نمی‌فهمند!! بلکه همه یا اغلب طلاب بحث خارجی، نمی‌توانند اعلم را در علم اصول به طور دقیق، تشخیص دهند!! به همین سبب آنان را می‌بینی که در تشخیص شخص اعلم در میان علماء ناتوانند یا در مورد یک نفر متفق نمی‌شوند!!

اگر واقعیت امر این‌گونه است، چگونه مردم می‌خواهند معجزه را از علم اصول تشخیص دهند؟؟!! در حالی که اغلبشان چیزی از آن نمی‌فهمند، و ای کاش حداقل از ظاهرش چیزی می‌فهمیدند بلکه همان‌طور که قبلاً عرض کردم بیشترشان بین اصول فقه و اصول دین (عقاید) را تشخیص نمی‌دهند یعنی اسم را نمی‌دانند چه رسد به مسمی و جزئیاتش!!

اما شما از مردم می‌خواهید که همانند چهارپایان پشت سر شما حرکت کنند و شما ضامن اطاعتشان گردید و می‌توانید به راحتی فریشان دهید. اگر شما برای مردم بیان می‌کردید که نیابت امام مهدی (علیه‌السلام) تابع اصول دین است که تقلید اصلاً در آن جایز نبوده، چه بسا بیشترشان بدون تقلید از شما، به بحث و تحقیق می‌پرداختند اما شما ابا داشتید جز این که آنان را

فريب دهيد.

مصيبت اين است كه خودِ علماء از تشخيص فرد اعلم در علم اصول ناتوانند به همين سبب دچار اختلاف شده و به طوايف و احزاب مختلف تبديل شدند، و هريك مدعى اعلميت در علم اصول مى‌كند. بنا بر اين صرخى چگونه از مردم مى‌خواهد معجزه را از غير معجزه در علم اصول تشخيص دهند؟! و با اين دليل، قطعاً تفاوت بين معجزات انبياء و اصول فقه كه صرخى متوهم شده، كه آن معجزه است، آشكار مى‌گردد، و صرخى و اتباعش هرگز قادر به استدلال با آن نبوده يا آن را مشابه معجزات انبياء (عليهم السلام) تلقى كنند. معلوم است كه فرستادگان با هر چه مردم مى‌طلبند، نمى‌آيند، چه بسا طلب شخص از روى سفاقت و نادانى باشد در حالى كه از فرستادگان جز حكمت صادر نمى‌گردد و هم‌چنين با معجزه‌اى نمى‌آيند مگر بعد از اذن الهى به تحقق آن و بسيارى از انبياء و فرستادگان را مى‌يابيم كه با معجزه نيامده‌اند هم‌چون شعيب نبى، داوود نبى (عليهم السلام) و غيره.

خداوند مى‌فرمايد: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رَسُولًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمُ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾، (و قطعاً پيش از تو رسولانى فرستاديم و براى آنان زنان و فرزندانى قرار داديم و هيچ پيامبرى را نرسد كه جز به اذن خدا معجزه‌اى بياورد براى هر زمانى كتابى است).<sup>(۱)</sup>

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾، (پيامبران‌شان به آنان گفتند ما جز بشرى مثل شما نيستيم ولى خدا بر هريك از بندگانش كه بخواهد منت مى‌نهد و ما را نرسد كه جز به اذن خدا براى شما حجتى بياوريم و مؤمنان بايد تنها بر خدا توكل كنند).<sup>(۲)</sup>

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رَسُولًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مِّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾، (و مسلماً پيش از تو فرستادگانى را روانه كرديم برخى از آنان را بر تو حكايت کرده‌ايم و برخى از

۱. الرعد: ۳۸.

۲. ابراهيم: ۱۱.



ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم و هیچ فرستاده‌ای را نرسد که بی‌اجازه‌ی خدا نشانه‌ای بیاورد، پس چون فرمان خدا برسد به حق داوری می‌شود و آن‌جاست که باطل‌کاران زیان می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

در پایان می‌گوییم: خداوند، رحمت کند بنده‌ای را که حقی بشنود و هوشیار گردد و به رشد و ترقی دعوت شود و نزدیک آن گردد والحمدلله رب العالمین

شیخ ناظم عقیلی

می‌گوید: (ای فرستاده‌ی امام نقش عقل را نفی یا به آن اعتماد کنیم؟؟ مدعی سفارت و نیابت خاصه از امام در کتاب خود (روشنگری‌ها از دعوت مرسلین) ص: ۱۵، می‌گوید: همان‌طور که هر انسانی مالک کارخانه یا مزرعه یا کشتی یا هر چیز دیگری که در آن کارگرانی مشغول به کارند، باید یک شخص از آنان را به عنوان رئیس تعیین کند).

**تعلیق ۱:** کلام تام و زیبایی است که شما را در این عبارات، مخالف عبارات قبلی خود می‌بینم، و آن همراهی نمودن با هر کس که از حجیت عقل بگوید، و کلامت بر این دلالت می‌کند که شما نسبت به سیرت عقلایی اهمال نمی‌ورزی و دلیل آن مثالی است که زدی، (صاحب کارخانه یا مزرعه... الخ) و آن همان اثبات وجود اعلم و داناتر در میان امت است تا آن را رهبری کند و گرنه امت دچار خسران خواهد شد، و من در حقیقت از جمله کسانی هستم که دست را با این طرح می‌فشارم. آری وجود یک رهبر در هر زمان برای امت ضروری است و گرنه امت اسلامی سرگردان می‌شود و دچار هرج و مرج می‌گردد، و هر کس مدعی چیزی می‌شود که برای او نبوده و هر کس بر حسب رأی خود نظر می‌دهد و در نهایت امت به سبب عدم همراهی نمودن با اعلم، جهت فرماندهی امت از میان آن‌ها و ضرورت اطاعت و ولایت‌مداری امت نسبت به وی تا آن‌ها را به ساحل حق و امان برساند، و آن یک شخص هدایت‌گر بشریت دعوت‌کننده به حاکمیت الله باشد، به گمراهی آن و وقوعش در هاویه جهنم می‌انجامد.

**تعلیق ۲:** بعد از این که در مورد اول، ثابت کردیم که شما از ملتزمان به سیرت عقلایی هستی،

عليه السلام

می‌گوییم: این سیرت بر رجوع جاهل به عالم و صاحب اختصاص جاری شده. لذا کارگرانی که شما در مثال مطرح کردی باید در کار خود به شخص مسئول (مهندس) مراجعه کنند تا او به عنوان شخص متخصص و با درایت در این زمینه، نقشه‌ی عمل را برای آنان طراحی کند و اگر شخصی از شما درباره‌ی علت رجوع کارگران به مسئولشان پرسد، خواهی گفت به سبب وجود جهل و نادانی و ترس و هراس از تصدی به شخص جاهل و در نهایت ملزم به رجوع به سوی صاحب علم و درایت و شخص مسئول هستند تا آنان را به عمل درست و صحیح هدایت کند.

و بر این اساس ای سید وصی!! علمای بزرگ بر این راه سیر کردند و شارع مقدس از این سیره خارج نشده بلکه بدان اقرار و امضاء کرده و آن را یکی از ادله‌ی وجوب رجوع به مجتهد زنده‌ی جامع الشرایط و اعلم، معتبر می‌دانند. تو می‌خواهی به نصف کتاب ایمان بیاوریم و نسبت به باقی آن کافر شویم؟!!

در این جا مصلحت می‌بینم که شما و اتباع ای جناب رسول امام، بار دیگر عقل را سبک نشمارید و به آن اهانت نکنید و عدم ذکر عباراتی که از خلال آن‌ها استدلال با ادله‌ی عقلی را مذموم می‌کنید، به خصوص که شما و اتباع، آن را در جزوه‌هایتان بسیار یاد می‌کنید، آیا شما، خودتان را در معرض مغالطه قرار می‌دهید یا آن عبارات سهواً در کتابهایتان ذکر می‌شود؟ یا استدلال این‌گونه بر شما حکم می‌کند؟ نمی‌دانم و خدا دانتر است و از نوشته‌ها گفته‌ی توست: (دین خدا برتر از آن است که بوسیله عقول به دست آید)، به شما می‌گوییم: که خداوند متعال با عقل شناخته شد و آن دوست‌داشتنی‌ترین خلق نزد خداست؛ زیرا هنگامی که عقل را آفرید به او گفت بیا، پیش آمد و به او گفت برو پیش رفت و خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند که هیچ مخلوقی عزیزتر از تو نزد خود نیافریدم به وسیله‌ی تو به دست می‌آورم و به وسیله‌ی تو عقوبت می‌کنم. بنابراین اگر معرفت مولای شرعی، خدای آسمان‌ها و زمین و خدای شما و ما، با عقل میسر می‌گردد... آیا ممکن است همین عقل در شناخت و معرفت نبی یا وصی یا نایب امام و سفیرش... کوتاهی کرده و عاجز و درمانده شود؟! چگونه حکم

می‌کنید).

می‌گویم: شما را تحدی می‌کنم که جمله‌ای بیاورید که در آن سید احمدالحسن (علیه السلام) عقل را مورد مذمت قرار داده! آری شما خودتان را به سبب جهل منتشرشده در بینتان در دایره‌ی اشتباه و غلط قرار داده‌اید، به راستی که شما نمی‌توانید دلیل عقلی که مورد مذمت قرار گرفته را از عقل تام تشخیص دهید، از بزرگان که به شما سحر آموخته فرق موجود را برسید!

اما عقلی که خداوند به او فرمود: بیا و آمد. و فرمود: برو، و رفت، آن عقل کامل و تام یعنی رسول الله (صلی الله علیه و آله) است اما هر آنچه نزد مردم هست، سایه‌ی عقل است، و ملائکه و شیاطین هر کدام براساس خود، از آن برخوردارند و هنگامی که انسان، براساس روایت مشهور امام صادق (علیه السلام)، به تمام صفات و کمالات اخلاقی و مجهز به لشکر عقل گردد، و به‌طور کلی از لشکر جهل فاصله گیرد، آن سایه به حد کمال می‌رسد. اما علمی که مردم بدان حکم کنند و حاکمیت الله بر زمین را تحقق بخشد، محصور به علم اصول بدعتی شما نیست، بلکه آن علم منصوص از جانب خداوند است، لذا به مثالی که سید احمدالحسن (علیه السلام) ذکر کردند، رجوع و تدبر کن.

می‌گوید: (اگر قید مقید منتفی گردد، به‌ناچار او نیز منتفی می‌گردد، گفته‌ی شما: (و باید به نام او وصیت و نص شده باشد و گرنه دچار هرج و مرج خواهد شد همان‌طور که باید داناتر و فاضل‌ترین آن‌ها باشد و به اطاعت از خود امرشان کند...!! ص ۱۵).

**تعلیق ۱:** گفته‌ی شما: "باید به نام او وصیت شود..." از ظاهر کلامت ای جناب مدعی نیابت؟؟؟ و از خلال تأکیدت بر مسئله‌ی (نص) می‌خواهی برای همه ثابت کنی؛ مقصود از شخصی که نامش در روایت آمده و در روایتی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصیت کردند، شما هستید، این در صورتی است که سند روایت صحیح باشد و آن از جمله روایاتی است که در نزد شیعه مبنی بر وجود دوازده مهدی بعد از امام (علیه السلام) به کار می‌روند، و بیعت با شما به عنوان اولین مهدیین بر ما واجب شود تا ما را از وقوع در معاصی بازدارد.

**تعلیق ۲:** اگر به صحت سند روایت اقرار کنیم به این که آن از جمله روایات است که می‌توان با آن در اثبات وصیت (نص بر شما) احتجاج کرد، که با آن‌ها احتجاج می‌کنی ای جناب نایب؟؟

علیه السلام

می‌گوییم: در روایت جمله‌ی می‌بینیم که می‌گوید " هرگاه زمان وفات ایشان رسید آن را به فرزندش اولین مهدیین تسلیم کند" ملاحظه کن، وصیتی که با آن احتجاج می‌کنی (یک جمله‌ی شرطی و مشروط است) و شرط موجود در آن، ... همان وفات است و اما مشروط... مدلول جمله‌ی (پس آن را تسلیم کند) به توصیف صیغه‌ی امر صادر از رسول الله ﷺ برای امام مهدی (علیه السلام) است، لذا از این جمله‌ی شرطی می‌فهمیم که وجوب تسلیم مهدوئیت به مهدی اول، مربوط به وفات حضرت و مقید به آن می‌باشد، و همان‌طور که می‌دانیم مقید منتفی می‌گردد اگر قید آن منتفی شود.

به طور خلاصه می‌گوییم: ادات شرط در روایت منقول از امیر المؤمنین (علیه السلام) بر منتفی شدن انتقال مهدوئیت به اول مهدیین در حالت منتفی شدن شرط، یعنی وفات امام حجت (علیه السلام) دلالت می‌کند.

پس آیا امام ما (علیه السلام) وفات یافته که شما مدعی مهدوئیت با صفت اولین مهدیین بعد از امام (علیه السلام) شده‌ای یا دعوت را چگونه تفسیر می‌کنی ای جناب نایب؟

**تعلیق ۳:** گفته‌ی شما "... همان‌طور که باید دانتر و فاضل‌ترین آن‌ها باشد و به اطاعت از خود امرشان کند...!!" کلام خوبی است و شما را در آن تأیید می‌کنیم، ما به دنبال اعلم هستیم و لاغیر و جز بر اعلم جایز نیست که خود را در منصب مقدس الهی منصوب گرداند اما چه زمانی؟ در هنگام غیبت کبری، ملاحظه کن در غیبت کبری.

بر حسب ظاهر کلامت ای جناب نایب خاص؟؟ وجود اختلاط آشکاری در نزد شما بین ادعای نبوت و بین ادعای نیابت خاصه وجود دارد. به نسبت ادعای نبوت، این که از شرایط آن این که صاحبش دانتر از مردم زمانه خود باشد و در این کلام هیچکسی نیست، اما نایب خاص هیچ نشنیده یا ندیده‌ایم که یک روایت بر شرط اعلم بودنش در زمان غیبت صغری دلالت داشته باشد بلکه دلیل خلاف آن را اثبات می‌کند. و مثلاً سفیر سوم ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی دانترین مردم در زمان خود نبوده بلکه دانتر از او نیز وجود داشت، و اعلمیت در زمان غیبت صغری، شرط و ملاک نبود بلکه رسیدن حسین بن روح نوبختی به این منصب به سبب اخلاصش بوده تا جایی که در حق او گفته شده اما اگر ابوالقاسم، امام را در زیر جامه

خود پنهان داشته باشد، بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد و معتقدم کلامم بسیار واضح شده لذا بر شماست که طرز فکر را اصلاح کنید. جهت توثیق کلامم این روایت را نقل می‌کنم که شیخ طوسی در کتاب غیبه خود برای ما نقل کرده است: (عده‌ای از ابوسهل نوبختی سؤال کردند: «چطور شد که امر نیابت به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح واگذار گردید، ولی به شما واگذار نشد؟ او پاسخ داد: آنان -ائمه علیهم‌السلام- بهتر از هرکس می‌دانند چه کسی را به این مقام برگزینند. من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با ایشان مناظره می‌کنم. اگر آن‌چه را که ابوالقاسم (ابن روح) درباره امام می‌داند، می‌دانستم، شاید در بحث‌هایم با دشمنان و جدال با آنان می‌کوشیدم تا دلایل بنیادی را بر وجود امام ارائه دهم و در نتیجه محل اقامت او را آشکار سازم. اما اگر ابوالقاسم، امام را در زیر جامه خود پنهان داشته باشد، بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد).

**تعلیق ۴:** و از آن‌جایی که شما در یکی از کتاب‌هایت می‌گویی که سفارت خاص هرگز پایان نیافته و هیچ متنی که از خلال آن، انتها و پایان مهلت سفارت ثابت شود، وجود ندارد و امرت به جایی رسید که نسبت به آخرین توقیع شریف صادر از امام (علیه‌السلام) مشکوک می‌شوی در مورد این مسئله با تو مناقشه نمی‌کنم؛ زیرا اکنون درصدد مناقشه‌ی مورد نیستیم و آن را به آینده موکول می‌کنم ان شاء الله... اما اکنون می‌گویم: ای جناب نایب خاص اگر تسلیم شویم که نیابت خاص هرگز پایان نیافته و هرگز توقیع خاص از امام (علیه‌السلام) که بر پایان نیابت خاص دلالت کند، خارج نشده باشد، آیا امام (علیه‌السلام) از زمان وفات سفیر چهارم تا زمان تعیین شما به عنوان سفیر پنجم، ریسمان آن را کنار انداخته بود؟! پس گناه این اُمت چیست که تابع علمایی شدند که شما آن‌ها را علمای گمراه می‌نامید؟! و آیا امام (علیه‌السلام) راضی به گمراهی اُمت است و آیا امام (علیه‌السلام) بعد از این همه اهمال و سستی در حق اُمت، حجتی بر بندگان دارد؟! (وحاشاه) و آیا شایسته است بنده‌ای به سبب تقلید از فقهاء، مستحق عقاب گردد، در حالی که شما اصل و مبدأ اجتهاد و تقلید را انکار می‌کنید و به گمراهی فقهاء حکم می‌کنید؛ زیرا اذعان می‌کنید که به قرآن و سنت عمل نمی‌کنند پس لطف خدا کجا رفته است، آن فرموده‌ی خداوند که فرمودند (که زمین خالی از وجود حجتش نیست)؟! تمام این و آن، همه‌ی آن چیزی نیست که می‌آوری و پاسخ را بر عهده‌ی هر خواننده‌ی منصف می‌گذارم تا پاسخش را دهد).

علیه السلام

می‌گوییم: سماجت در توضیح اول بسیار واضح است، مثلی که سید احمد علیه السلام ذکر کردند، تعبیری از حقیقت عام بوده که شامل حال تمام رسالات آسمانی می‌باشد، و سید احمد علیه السلام فرموده‌ی خداوند در قرآن کریم را می‌فرماید: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، (پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند).<sup>(۱)</sup>

اما به نسبت توضیح دوم؛ حقیقتاً نمی‌دانم که مقصودت چیست! آیا می‌خواهی بگویی که حجت متصل به امام فعلی و در حیات آن حجت، امام نیست؟! و امام حسن علیه السلام در زمان حیات امیرالمؤمنین علیه السلام امام نبود؟! آیا چنین چیزی می‌خواستی بگویی؟ و این کلام چه معنایی دارد؟! اما اگر مقصودت این بوده که سید احمدالحسن علیه السلام در قید حیات پدر بزرگوارش علیه السلام، حجت بر شما نیست، و این کلام (اگر هنگام وفاتش فرا رسید... الخ) را که به عنوان دلیل بر گفته‌ی خود ذکر کردی! هیچ منافاتی ندارد، در صورتی حجت سابق به حجت آینده برخی اعمال به وی محول کند و یا مردم را به اطاعتش فرا خواند.

در پاسخ توضیح سوم می‌گوییم: دلیلی بر اعلمیت غیر حسین بن روح بر خودش نبوده، و آنچه اهمیت دارد وجود حسین بن روح در زمان خودش است، و اکنون این سید احمدالحسن علیه السلام است که بر ضرورت پیروی و اطاعت از ایشان سفارش و منصوص شده است. لذا این کلامت به چه درد می‌خورد، همان‌طور که می‌گویند در حقیقت آن چیزی جز تلاش و شیطنت شیطان برای ایجاد مانع از توجه و التفاف به اصل موضوع نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد این است که سید احمدالحسن علیه السلام براساس متن روایت، یمانی حجتی از حجج الهی می‌باشد و روی‌گردانی از ایشان حرام و روی‌گردان از وی از اهل آتش است.

اما در پاسخ به توضیح چهارم؛ تو مقوله‌ای را به ما نسبت می‌دهی که هرگز نگفتیم و هرگز کسی نگفته که علما به طور مطلق گمراه و گمراه‌کننده هستند، بلکه این توصیف به علمای آخر الزمان اختصاص یافته و رسول الله صلی الله علیه و آله چنین توصیفشان کرده، و تو در این جا کلام حضرت را رد کرده‌ای، اما در مورد مسائل تقلید قبلاً به آنها هنگام مناقشه امثال در اجزای متقدم این کتاب پاسخ دادیم، لطفاً مراجعه شود.

اگر از راستگویان و صداقت‌پیشگان هستی، شانس خود را امتحان کن و پایان سفارت در غیبت کبری را برای ما ثابت کن، همان‌طور که امثالت در کتبشان که در اجزای دیگر کتاب مورد مناقشه قرار دادیم و عورت علمیشان آشکار گشت.

می‌گوید: (قانون شناخت حجت بر زمین، گفته‌ی شما: (بعد از این که وجود قانون الهی در شناخت خلیفه در زمین، را شناختیم، و آن در قرآن کریم مذکور است، بلکه تمام انبیاء و رسولان علیهم‌السلام و یوسف نبی با آن آمدند تا از آن بهره‌مند گردیم و به این قانون در زمان ظهور مقدس، زمان یوسف آل محمد علیه‌السلام، عمل کنیم. ص ۲۱.

**تعلیق ۱:** می‌گویم: ظاهراً جناب نایب خاص؟؟؟، درصدد است که از قانون شناخت انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام قانونی برای شناخت خود قرار دهد؟! و به خالی بودن از دلیل و حجج انبیاء علیهم‌السلام...!!! نمی‌داند چگونه از ما می‌خواهد که دعوتش را تصدیق کنیم در حالی که با اسلوب و منهج و طریق انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام در طرح الدله و تنزل بر عامه در جهت القای حجت بر آنان، در تضاد است.

**تعلیق ۲:** می‌گویم: از کلامت این‌گونه مستفاد می‌شود، قانونی که با آن احتجاج می‌کنی (وصیت و علم و بیعت برای خدا) در چند نکته تشریح می‌شود:

۱- به نسبت وصیتی که با آن احتجاج می‌کنی، از جمله روایات آحادی است که امکان استدلال با آن در اثبات عقاید موجود در شریعت ما وجود ندارد و آن را نیز به چند نکته تقسیم می‌کنیم:

الف- اگر کوتاه بیایم و در برابر این روایت تسلیم شویم، همان‌طور که در مورد (چهارم توضیح دوم) گفتیم: وصیت مقید به وفات امام علیه‌السلام است؛ زیرا ظاهر روایت بر تسلیم مهدویت به دست مهدی اول از امام علیه‌السلام بعد از وفات امام علیه‌السلام دلالت می‌کند پس تا زمانی که امام علیه‌السلام در قید حیات هستند، هیچ حجتی بر ما نداری.

ب- هم‌چنین اگر در این‌جا نیز کوتاه بیایم و بگوییم که ممکن است اولین زمینه‌سازان مهدی علیه‌السلام قبل قیام ظهور کند، نیز اشکالی مطرح می‌شود که ای جناب نایب خاص چگونه برای ما ثابت می‌کنی که تو همان وصی مذکور در روایت هستی و نه غیر تو در حالی که می‌دانیم تأویل موجود ممکن است توسط کس دیگری ادعا شود و این امکان برای هرکس وجود دارد که با هدف گمراهی و دروغ و فریب و گمراهی مردم، خود را مصداق روایت قرار دهد و در

نهايت احتجاج با وصيت به سبب نکاتي که ذکر کردیم، باطل می گردد...؟؟!!

۲- اما در مورد علم، گمان کنم درباره‌ی این مسئله، در مورد (دوم، تعليق سوم) مناقشه کردیم، لذا اگر علمی داشته باشی، علمت تا زمانی که سایر علوم مختلف را باطل و منسوخ نسازی، بر ما حجت نیست تا به آن متمسک شویم و بر صحت و مشروعیتش واقف گردیم و در غیر این صورت، علم تو تنها بر خودت حجت است نه بر ما؛ زیرا ما مردم ساده‌ای هستیم و صحت علم شما از بطلانش را تشخیص نمی‌دهیم و اگر مایل به اثبات علمت هستی، فقط متصدی علوم مشهور در این عصر ما باش، چراکه بر ما حجت است به خصوص این که شما مدعی سیر بر سنت انبیاء و رسولانی هستی که علم مدعیان دوره‌ی خود، از فنون سحر و طب تا شعر و بلاغت را منسوخ کردند. و این امر نیز به بطلان استدلال علمی که مدعی آن هستی، منجر می‌شود.

۳- بیعت؛ به اعتقاد این مورد به سبب منتفی شدن موضوع، سلب می‌گردد پس هرگاه نقطه‌ی اول و دوم در دعوت، تحقق یافتند ان شاء الله ما را از اصحاب بیعت و اطاعت و ولای شما نه غیر شما خواهی یافت... آری از برای شما نه غیرت.

**تعليق ۳:** می‌گوید: (هر کس به این قانون عمل نکند، از پیروان ابليس (لع) است... ص ۲۱).  
می‌گویم: کلام جناب نایب امام بسیار عجیب است؟؟ وقتی که این چنین استدلال می‌کنند؟؟ آیا این همان چیزی است که از امامت یاد گرفته‌ای (وحاشاه)؟؟ که مردم را ملزم به بیعت با خود می‌کنید، آن‌هم بدون دلیل و برهان... سبحان الله؟؟!!

عزیزم ای نایب امام؟؟ اگر علمی داری، آشکارش کن و فقط به وصیت بدون علم، چنگ مزن، اما استدلال‌هایت با وصایای انبیاء و رسولان (عليهم السلام) هیچ اشکالی بر آن نیست؛ زیرا آنان صحت وصایای خود را با علومشان ثابت کردند، علمی که دشمن دعوتشان را عاجز کرد، باری با مناظره‌های علمی و باری با معجزه... آیا شما به سنن ایشان پایبند هستید...

**تعليق ۴:** می‌گوید: (باید این قانون از نخستین روزی که خداوند خلیفه‌ی خویش را بر زمین قرار داد، وضع شده باشد، و نباید این قانون در یکی از رسالات آسمانی از همان روز اول خالی مانده باشد.. و آن به خاطر وجود مکلفین از همان روز اول است... ص ۱۳).



ظاهراً نایب امام خواب بوده هنگامی که می‌بینیم با چنین استدلالی که مناسب عقیده‌ی ماست نه مناسب با دعوتش استدلال می‌کند؛ زیرا عقیده‌ی ما یک چیز، و دعوت او چیز دیگر است و به خصوص این که می‌گوید نیابت خاص هرگز قطع نشده و به توفیق آخر امام که از سفیر چهارم صادر گشته، تشکیک می‌کند).

می‌گوییم: از نعمت و لطف خداوند به بندگان بوده که این قانون را همراه و ملازم دوره و عصر بشریت کرده است، و در این جا سؤالی مطرح می‌شود ای مدعی نیابت خاص؟؟؟ چرا این قانون در مورد بشریت بعد از غیبت کبری امام (علیه‌السلام) تا زمان تنصیب شما به عنوان وصی و فرستاده‌ی امام (علیه‌السلام) به عقب افتاد، آیا تکلیفی وجود ندارد؟؟ یا این که تکلیف رفع شده تا این قانون (وصیت... الخ) مرفوع گردد؟؟

آیا به شخصی قبل از شما وصیت نشده است؟ و اگر بگویی وصیت نشده و من اولین مهدیین هستم؟! و می‌گوییم: پس هیچ حساب و عقابی برای میلیاردها انسان که بعد از غیبت امام (علیه‌السلام) مُردند، وجود ندارد، و خدا بر آنها هیچ حجتی ندارد؛ زیرا برایشان فرستاده و رسولی که نماینده‌ی امام در عصر غیبتش باشد تا زمان تنصیب شما از سوی امام (علیه‌السلام) فرستاده نشده است، و آیا در حقیقت این تصور شماست ای نایب خاص؟ و باردیگر با وجهی دیگر می‌آیی و متناقض کلام قبلیت سخن می‌گویی: (آیا خداوند متعال قانونی را برای شناخت دعوت‌کننده به سوی حق قرار داده است) در هر زمان... در هر زمان... در هر زمان (و او حجت خدا بر بندگان و خلیفه‌ی او بر زمین است که اطاعتش اطاعت از خدا و معصیتش، معصیت خداست و ایمان و تسلیم به او همان ایمان و تسلیم به خداوند و کفر و روی‌گردانی از او، کفر و روی‌گردانی از خداوند یا خداوند طناب را بر قایق رها کرده است (و پاک و منزه است)، او حکیم مطلق بوده و بر همه چیز تواناست و حُسن تقدیر از آن اوست.

**تعلیق ۵:** می‌گوییم: از کلامت در صفحه ۱۳ مستفاد می‌شود که خداوند هرگز بعد از غیبت امام (علیه‌السلام) بشریت را ترک نکرده و حجت و قانونش، ملازم با بشریت بوده و هرگز از قانون تخلف نکرده و یا وصی از وصیت خود تخلف کرده باشد، لذا بر شما واجب است که برای ما ثابت کنی سفیران یا اوصیایی که امام (علیه‌السلام) آنها را مکلف به امر نیابت خاصه در زمان پیش از شما کرده‌اند، که چه کسانی بودند و در صورت عدم اثبات، از کلامت ثابت می‌شود که خداوند طناب را بر قایق رها کرده است (وحاشاه)... می‌گوییم: شما ما را به این مرحله از

عليه السلام

اثبات مغالطه کاری‌هایت رساندی و انالله وانا اليه راجعون... هرچقدر به زندگی ادامه دهی روزگار امور شگفت‌انگیزی به تو نشان می‌دهد ای جناب وصی و فرستاده و نایب و سفیر و یمانی آل محمد).

می‌گویم: اولاً سید احمد الحسن عليه السلام حجتی از حجج الهی بر زمین است همان‌طور که در مفاد روایت یمانی چنین آمده و به همین دلیل، قانون شناخت حجت بر ایشان قابل انطباق می‌گردد. اما دوم: جهل شما چقدر مایه تعجب است. سید عليه السلام می‌فرماید که حجت خدا با این قانون شناخته می‌شود و تو می‌گویی دعوتش مخالف سیرت و منهج انبیاء و مرسلین است... سبحان الله تو اصلاً قانون مشارالیه را بر دعوتش تطبیق داده‌ای که به مخالف بودنش با منهج دعوات مرسلین حکم می‌کنی؟؟ و آیا انبیاء و مرسلین نسبت به عامه‌ی مردم اهمال می‌ورزیدند یا بر حسب یاوه‌گویی‌هایتان غیر مکلف هستند!!!

اما درباره‌ی تعلیق دوم، وصیت قطعی الصدور و قطعی الدلاله می‌باشد (لطفاً به کتاب دفاع از وصیت و دیگر قسمت‌های این کتاب مراجعه شود).

اما پاسخ (ب) از تعلیق: خداوند عقل‌ها را برای شما آفریده لذا آن‌ها را به کار گیرید و در ادله‌ی سید احمد الحسن عليه السلام بدون تعصب و حمیت جاهلانه، بنگرید.

و می‌گویم: علم به محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن قرآن، چه بخواهید یا نخواهید بر شما حجت است، و روایات بسیار اهل بیت عليهم السلام بر این امر دلالت می‌کنند، اما در مورد بیعت، شما را ملزم می‌کند همان‌طور که مراجعتان را ملزم می‌کند و کسانی که به آل محمد ظلم کردند خواهند دانست به چه ظلمی گرفتار آیند.

اما پاسخ تعلیق سوم: بعد از این علم و بعد از احتجاج با وصیت و دعوت به حاکمیت الله و رویا و استخاره و... دیگر دلایل بسیار، سید احمد الحسن عليه السلام دیگر چه چیزی را فرو نگذاشته و کدام دلیل را ارائه نداده است؟؟ اما شما قومی هستید که با حق دشمنی کرده و به باطل متمسک می‌شوید.

به نسبت تعلیق چهارم و پنجم می‌گویم: قانون شناخت حجت هرگز تغییر نکرده و نخواهد کرد، اما برتوست ای باهوش، که فقط تفاوت بین وجود قانون و بین وجود حجت خدا بر

زمین را بشناسی، قانون هرگز تخلف نمی‌کند و دلیلش ساده است؛ زیرا هرگاه حجتی ظاهر شود آن‌گاه قانون جاری مفعول می‌گردد.

این مثال ساده را برایت می‌زنم: یک به اضافه‌ی یک می‌شود دو، و این یک قانون است، اما اگر چیزی نداشتیم که حساب کنیم آیا بدین معناست که قانون تغییر کرده است؟ پاسخ به طور طبیعی خیر است. این چنین نیست؟ یا جواب دیگری در کتاب دوست فربه‌ی شما وجود دارد!!!

بنابراین قانون، یک چیز است و تطبیق آن بر عالم خارج چیز دیگری است و قانون از چارچوب خود تخلف نکرده و خارج نمی‌گردد هرچند به تصور اعتقادات در انطباقش بر زمین واقع، تخلف کرده است. آیا به مغالطه‌کاری‌های خود پی برده‌اید؟!

سپس \_ در پاسخ به تعلیق پنجم\_ کجاست آن فرموده‌ی ایشان (علیه السلام) که: (در هر قرن مردی از ما موجود است که عقاید مردم را برایشان تصحیح می‌کند).<sup>(۱)</sup>

و فرموده‌ی خداوند متعال کجاست که فرمود: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾، (و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میان‌شان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود).<sup>(۲)</sup>

و اگر از جمله کسانی باشی که فهم و شعور دارند، به شما می‌گویم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾، (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می‌کند پرسید).<sup>(۳)</sup>

۱. سماعه گوید امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این فرموده‌ی خداوند متعال: (هنگامی که از هر امت گواهی بگیریم و تو را گواه بر این گواهی قرار دهیم)، فرمود: در شأن امت خاص محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده در هر قرن، برای آنان امامی از ماست که بر ایشان گواه بوده و محمد (صلی الله علیه و آله) گواه و شاهد بر ماست). الکافی: ج ۱ ص ۱۹۰.

۲. یونس: ۴۷. جابر گوید: از امام باقر (علیه السلام) در مورد تفسیر این آیه پرسیدم: (و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میان‌شان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود) حضرت فرمودند: تفسیر باطن آن این است که برای این امت در هر قرنی، فرستاده‌ای از آل محمد (علیهم السلام) می‌باشد، که از قرن آن‌ها به عنوان فرستاده خروج می‌کند و ایشان اولیاء و رسولان هستند و اما فرموده‌ی خداوند متعال: (هرگاه فرستاده‌شان بیاید، بین آنان با حق و انصاف داوری کند)، فرمود: به این معناست که رسولان با قسط و عدالت، داوری می‌کنند و به هیچ احدی ظلم نمی‌کنند همان‌طور که خداوند می‌فرماید). تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۱۲۳.